

## علوم انسانی و مهندسی اجتماعی

### رضا داوری اردکانی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: 1399/۷/۲۹ تاریخ پذیرش: 1399/۸/۱۵

#### چکیده

این سؤال که آیا مهندسی اجتماعی ممکن است؟ پرسشی است که در این دوران ذهن بسیاری از اصحاب علم و سیاست را به خود مشغول ساخته است و سؤال بعدی این است که اگر این امر امکان پذیر است چگونه صورت می‌گیرد؟ در سطور پیش رو ضمن بحث در مورد مفهوم و معنای مهندسی اجتماعی که همانا با هدف تعدیل و اصلاح سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی، اداری، و علمی انجام می‌شود، کوشش شده تا نقش محیط و شرایط زمانه و تاریخ در تحقق مهندسی اجتماعی واکاوی شود و این نکته مورد تأکید قرار گیرد که اگر مهندسی اجتماعی بدون توجه به مقتضیات و شرایط جامعه و فرهنگ آن باشد کاری از پیش نخواهد برد. اگر هدف مهندسی اجتماعی توسعه و پیشرفت جامعه است باید با درک شرایط و امکانات تاریخی همراه باشد و عقلانیت و کارکرد مهندسان اجتماعی با فضا و هوای زمانه میزان شود. همراهی با تاریخ و آگاهی از ماهیت دوره‌ای که در آن بسر می‌بریم و داشتن چشم اندازی اخلاقی و روشن مقدمات لازم توفیق مهندسی اجتماعی در نیل به اهداف آن است. باید با چراغ علم و دانائی و شناخت زمانه، عزم تحول و دگرگونی و توسعه کرد و بر حذر بود از اینکه از سر خودخواهی به مهندسی اجتماعی پرداخت که در این صورت انتظار توفیق، توقعی موهوم و برآورده نشدنی است و ایده‌آل‌های مهندسی اجتماعی هیچگاه به بار نخواهد نشست.

#### واژه های اصلی

مهندسی اجتماعی، مهندسان اجتماعی، توسعه، چشم انداز، سیاست و اخلاق

---

<sup>۱</sup> رئیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

آیا مهندسی اجتماعی ممکن است؟ و اگر ممکن است چگونه صورت می‌گیرد. مهندسان اجتماعی کیانند و علوم انسانی و اجتماعی چه مدخلیتی در این کار دارد؟ مهندسی اجتماعی به این معنی که سیاست اقتصادی اجتماعی و اداری و علمی و فرهنگی را تعدیل و اصلاح کنند در زمان ما یک امر عادی است. برنامه ریزی پیشرفت هم از یکصدسال پیش پدید آمده و اکنون رسمی رایج شده است اما اینکه کسی یا کسانی بر حسب علایق گروهی و سیاسی خاص طرحی تازه دراندازند و حکومت‌ها آن طرح را تحقق بخشند هرگز صورت نگرفته است و بنظر نمی‌رسد که کاری شدنی باشد. آدمی بخصوص در قرون اخیر توانسته است جهان و زندگی خویش را دگرگون کند و گمان شایع اینست که این دگرگونی مطابق خواست او و کم و بیش به صلاحش بوده است. این دگرگونی‌ها هر چه بوده لااقل تا حدود یکصد سال پیش با طرح و نقشه قبلی صورت نگرفته و کارگزاران تغییر، مجریان طرحی نبوده‌اند که یک یا چند نفر آن را تهیه و امضا کرده باشند. دنیای جدید با برخورداری از علم تکنولوژیک، از آغاز، جهان تغییر و دگرگونی بوده است. در طی چهارصدسال اخیر ابتدا اروپای غربی و آمریکای شمالی و سپس ژاپن و بعضی کشورهای دیگر راه پیشرفت را گشودند و در آن وارد شدند. کشورهای دیگر هم با توجه به راهی که در غرب گشوده شده بود شیوه زندگی و عمل سابق را رها کردند و متوجه راه جدید شدند. اما همه چنانکه باید نتوانستند در این راه پیش بروند. شاید اراده پیشرفت نداشتند. برای پیشرفت، اراده باید با علم توأم شود اگر اراده به علم نباشد علم به وجود نمی‌آید و اگر به وجود آید از آن چندان کاری ساخته نیست. علم را می‌توان تحصیل کرد اما اراده را نمی‌دانیم از کجا باید آورد؟ با توجه به ادبیات دوران رنسانس شاید بگویند غرب با طراحی اجمالی اوتویی نویسان و شاعران - ساخته شده است این تا حدی درست و پذیرفتنی است اما تا زمانی که اراده ساختن جهان مطلوب پدید نیامده بود جهان جدید ساخته نشد و مگر اراده بساختن، بدون داشتن یک طرح، بجایی می‌رسد. البته طرح‌های تاریخی کلی و اجمالی در آغاز

تاریخ تجدد در ادبیات به وجود آمد و در این اواخر نیز تدوین و اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی اجتماعی و سیاسی راهنمای اصلاح شد اما هیچیک از اینها طرح مهندسی نبود اوتوپی‌های دوره رنسانس طرح‌های خیالی از شهر و دیاری بود که مردمان در آن بی نگرانی فردا با عادات و رسوم یکسان و در خانه‌های شبیه بهم و ... زندگی می‌کردند پدید آمدن این ادبیات نیز شاید فرع و حاصل پدید آمدن تغییری در تلقی انسان از خود و فکر و عملش بود که منشاء همه تغییرات جهان جدید شد. طرح‌های توسعه یا بازسازی هم طرح تحقق بخشیدن به امکانه‌های اصلاح و بهبود و تدارک و جبران آسیب-هاست. پس کسی در جایی طرح آماده‌ای را اجرا نکرد بلکه بشر جدید در خود این مأموریت را یافت که در همه زمینه‌ها طرح‌هایی را که در چشم انداز آینده می‌یابد در وقت خود بیابد و اجرا کند ولی این مأموریت و طراحی تغییر را که همراهی با زمان است برنامه مهندسی اجتماعی نباید خواند زیرا معمولاً مراد از مهندسی اجتماعی ساختن جهان به دلخواه و بنابر میل اشخاص و گروهها بی اعتنا به زمان و بر وفق ایدئولوژی‌هاست. نظام سرمایه داری خود به خود به وجود آمد و کسی آن را طراحی نکرد در باب سوسیالیسم چه باید گفت؟ آیا سوسیالیسم را که طرحی متفاوت با نظام مستقر سرمایه داری در اروپا بود و صورت‌های کم و بیش متفاوت آن در آثار و طرح‌های صاحب‌نظران پدیدار شد نمی‌توان نوعی مهندسی اجتماعی دانست؟ در مقابل لیبرال‌ها که هرگز با دخالت در بازار و مخصوصاً با مهندسی اجتماعی موافق نبوده‌اند کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها بر آن بودند که با انقلاب و مهندسی اجتماعی نظام مورد نظر خود را برقرار کنند و در نتیجه باعث حوادث زشت و زیبایی شدند در پایان قرن نوزدهم مارکسیسم و سوسیالیسم برنامه انقلاب بود ولی توجه باید کرد که هیچیک از انقلاب‌هایی که در روسیه و چین و کوبا صورت گرفت به جایی نرسید نظام‌های سوسیال دموکراسی هم با برنامه‌ریزی به وجود آمد. اگر مراد از مهندسی اجتماعی تدوین و اجرای برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی باشد انکارش

وجهی ندارد بخصوص که در زمان کنونی تدوین برنامه پیشرفت اقتصادی- اجتماعی در سیاست امر عادی و گاهی ضروری شده است. در جهان جدید هر کشوری باید برنامه آموزش و پرورش داشته باشد و مدیریت سازمان‌هایش را با شرایط وفق دهد و مخصوصاً از سیاست اقتصادی اجتماعی و فرهنگی معین پیروی کند و مگر می‌شود برنامه آموزشی را بی‌توجه به شرایط کشور و امکان‌های آن تغییر داد و اصلاح کرد.

ولی اگر تدوین و اجرای برنامه توسعه موکول به درک وضع کلی کشور و امکان‌های تغییر است. برنامه ریزان نیز ناچار باید طرح کلی تحول را در نظر داشته باشند و آن را در شرایط و اوضاع خاص تعدیل و اصلاح کنند و در جهان توسعه نیافته شاید بدون داشتن برنامه جامع توسعه کاری از پیش نرود. پس دوباره بپرسیم که آیا با قبول این معنی نمی‌توان گفت تاریخ با مهندسی اجتماعی ساخته می‌شود؟ پیداست که نظم زندگی و فرهنگی که آدمیان در آن بسر می‌برند متعلق به آنهاست و هیچ موجودی جز انسان فرهنگ و تاریخ ندارد و اگر او در ساختن این فرهنگ دخیل نبود. فرهنگ با طبیعت چه تفاوت داشت. طبیعت ساخته دست آدمی نیست هر چند که آدمی آن را کم و بیش از طریق مهندسی تغییر می‌دهد و تسخیر می‌کند ولی فرهنگ با وجود آدمی و با علم و عمل او پدید می‌آید و از زمانی که آدمی به وجود آمده فرهنگ هم بوده است. این ملازمت را چگونه باید دریافت. چگونه است که آدمی بدون فرهنگ زندگی نمی‌کند و فرهنگ هم خاص آدمی است. این نسبت میان فرهنگ و آدمی هر چه باشد برخلاف پندار شایع که حتی در کتابهای علمی و فلسفی هم راه یافته است معنیش این نیست که بشری قبل از فرهنگ وجود داشته و فرهنگ را امر خوبی یافته و با طراحی آن را ساخته و پرداخته باشد. آدمیان خود را از ابتدا در جهان خاص یافته و با آن جهان تغییر کرده و جهان را نیز تغییر داده‌اند. آنها می‌توانسته‌اند با یکدیگر عهد ببندند فرهنگ و تاریخ نیز فرع این عهد یا به اصطلاح رایج قرار دارد اجتماعی است به شرط اینکه قرار داد را

آغاز تاریخ بدانیم و نه مرحله تازه‌ای در زندگی آدمی. بی‌وجه نیست که دوران‌های تاریخی را نیز گاهی به عهد تعبیر می‌کنند پس اجمالاً بپذیریم که آدمیان جهان خود را می‌سازند. اینکه جهان را چگونه باید ساخت از ابتدا در فلسفه یونانی و در آثار افلاطون ظاهر شد. افلاطون طرح مدینه‌ای را در انداخت که صورتی برگرفته از نظام عالم بالا بود و هر چه اینجا بود از اصل موجود در عالم بالا بهره می‌برد و پیروی می‌کرد. این طرح هنوز در فلسفه و حتی در علوم انسانی و اجتماعی کنونی ظهور و اثر دارد هر چند که مخالفت با مدینه آسمانی افلاطون از همان زمان که او در آکادمی آن را به شاگردانش می‌آموخت، آغاز شد. ارسطو طرح سیاست دیگری در انداخت و در پی آن صاحب‌نظران دیگر آمدند تا نوبت به فلسفه سیاسی و علوم اجتماعی دوران جدید رسید. اکنون دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی حتی اگر اهل فلسفه نیز باشند، به طرح مدینه افلاطونی چندان علاقه‌ای ندارند مع‌هذا تاریخ غربی بسط تاریخ یونانی و به یک اعتبار ادامه آن پس از یکی دو گسست است و به این جهت چه بخواهند چه نخواهند پارمنیدس و هراکلیتوس و سقراط و افلاطون و سوفوکل و ارسطو در تاریخ جدید هم حضور دارند. به سخن مارتین هیدگر بیندیشیم که گفته است بمب هیدروژنی در شعر پارمنیدس منفجر شده است. طرح سیاسی افلاطون هرگز محقق نشد و شاید هرگز محقق نشود اما در طی دوهزار و پانصد سال این طرح همواره مورد توجه و تأمل صاحب‌نظران بوده و به آنها آمادگی فکرکردن بخشیده است شاید حضور تفکر افلاطونی را مخصوصاً در اوتوپی‌هایی که در آغاز دوره جدید پدید آمد بیشتر و آشکارتر بتوان احساس کرد پس هرچند تاریخ تجدد با طراحی جامعه جدید آغاز نشده است نمی‌توان از نظر دور داشت که از قرن پانزدهم اوتوپی‌نویسان طراحی شیوه خاصی از زندگی را آغاز کردند البته اوتوپی‌ها برنامه نبودند، چشم‌انداز بودند. اروپای جدید چشم‌انداز داشت و با آن راهش را کم و بیش به صرافت طبع پیمود تا وقتی که بحران جهان جدید آغاز شد. علوم اجتماعی نیز در بحران تجدد به وجود آمدند. این علوم که عهده‌دار

تحلیل وضع جامعه و شئون زندگی جدید بودند بنحو خودآگاه و ناخودآگاه تحلیل خود را با نظر به یک طرح کلی بهنجار و متعادل صورت می‌دادند. از زمره علوم اجتماعی، اقتصاد و تعلیم و تربیت و تاریخ و سیاست سابقه بیشتری دارند. از سیاست و تاریخ و تعلیم و تربیت در اینجا چیزی نمی‌گوییم زیرا این سه از قدیم وجود داشته‌اند و بیان اینکه در عصر جدید چه صورتی پیدا کردند مجال وسیع می‌خواهد. اقتصاد آدم اسمیت با سرمایه‌داری به وجود آمد و وصف و تحلیل خوش‌بینانه جهان سرمایه‌داری بود. آدم اسمیت اقتصاد را شان اساسی زندگی جدید می‌دانست و بر آن بود که نظم و تعادل در روابط و مناسبات را بازار حفظ می‌کند. اما در قرن نوزدهم پیش آمد بحران سرمایه‌داری و برهم خوردن تعادل در نظم جامعه جدید رویای آدم اسمیتی را آشفته کرد. اقتصاددان‌ها هم ناگزیر به شرایط جهان خود توجه کردند و در صدد راه چاره برای مشکلات برآمدند. آنها همه طرح کلی آدم اسمیتی و مفاهیم کار و ارزش را کنار نگذاشتند، بلکه کوشیدند با رجوع به طرح زمینی‌شده افلاطون، میان زندگی و اقتصاد تعادلی بیابند. اقتصاددان‌ها هرگز فارغ و بی‌اعتنا به نظم کلی جامعه و امکان‌های اقتصادی پژوهش نمی‌کنند و آراءشان ناظر به شرایط و تابع نظم کلی مورد نظرشان است. درباره تاریخ نیز همین‌قدر اشاره می‌شود که در دوره جدید، تاریخ دیگر حکایت حوادث گذشته باقی نماند، بلکه به تاریخ پیشرفت تبدیل شد. یعنی مورخان، تاریخ و حوادث را با نظر به اصول و غایاتی که جهان تجدد آورده بود دیدند و گزارش کردند.

در تعلیم و تربیت هم گرچه بسیاری از تعالیم فیلسوفان جهان قدیم حفظ شد، چون جامعه جدید جامعه کار و تولید و دگرگونی شرایط زندگی بود. ناگزیر می‌بایست معلوم شود که جامعه‌ها و کشورها به چه دانستنی‌هایی نیاز دارند و چگونه باید آنها را بیاموزند. مریبان می‌بایست در نظر داشته باشند که آموزش همگانی شده است و آموزش همگانی مشکل‌های خاص خود را دارد. دانش‌آموزان هم باید برای زندگی و کار در جامعه‌ای که مریبان و برنامه‌نویسان طرح کلی آن را می‌شناسند (یا

باید بشناسند) و مخصوصاً برای مواجهه با تغییرها و اتفاق‌های تازه تربیت شوند. علوم اجتماعی دیگر نیز در طی تحول جهان جدید به وجود آمدند. از میان صاحبان این علوم مخصوصاً دانشمندان سیاست و زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان بیشتر به نظام زندگی توجه کردند و نشان دادند که کارها باید در وقت و جای مناسب و با رعایت شرایط و مقتضیات صورت گیرد. علم حقوق پشتوانه سیاست بود شاید در ظاهر علم بالنسبه جوان مدیریت بیش از هر علم اجتماعی دیگر به مهندسی اجتماعی نزدیک باشد زیرا بخشی از کارش طرح نظام مدیریت است ولی طراحی مدیریت با توجه به نیازها و شرایط و امکان‌ها صورت می‌گیرد اصلاً طراحی طرح دلخواه و حتی ایدال با علم نسبتی ندارد. پس با تصدیق این معنی که در زمان تجدد بشر با اراده و علم خود جهان را دگرگون کرده است نمی‌توان نتیجه گرفت که دگرگونی دوران تجدد از ابتدا بر طبق برنامه تدوین شده صورت می‌گرفته است. اروپای جدید در آغاز راه خود بی‌نیاز از برنامه و به نحو طبیعی پیشرفت کرده و در یکصدسال اخیر بر اثر بروز بحران، کشورهای جهان و حتی اروپا ناگزیر به درجات به برنامه‌ریزی روکرده‌اند. اگر مراد از مهندسی اجتماعی تدوین برنامه و اجرای آنست، مطلب جای بحث ندارد. زیرا برنامه‌ریزی هست و اجرا هم می‌شود. اما معمولاً مهندسی اجتماعی چه جزئی و چه کلی در گوش ما طنین و فحوائی دارد که گویی اشخاص در هر کشور یا احزاب و گروه‌ها در کشورها می‌توانند هر طور که پسندیدند و آرزو داشتند به زندگی و جامعه صورت بدهند. به عبارت دیگر مهندسی اجتماعی برنامه‌ریزی نیست بلکه در آن جهان و جامعه و زندگی زمینه‌ای انگاشته می‌شود که می‌توان با رأی و ذوق و میل خود در آن هر گیاهی را که دوست دارند بکارند و هر حاصلی که می‌خواهند بردارند و هر بنایی که می‌خواهند بسازند.

این مهندسی اجتماعی خواه جزئی باشد و خواه کلی به علم ربطی ندارد و در هیچ جا عملی نمی‌شود و اگر به آن بپردازند (چنانکه در روسیه پرداختند) حاصلش آسیب و درد و مصیبت است. هر دوران تاریخی امکان‌هایی دارد و در حدود آن امکان-

هاست که آدمیان می‌توانند تصمیم بگیرند و طرح در اندازند و عمل کنند. جامعه و تاریخ جدید هم اقتضاهایی دارد که علوم انسانی باید به این اقتضاها توجه کنند و آنها را دریابند. توجه به این نکته مهم است که علوم اجتماعی و بخصوص جامعه‌شناسی در همان زمان به وجود آمد که اندیشه تغییر آگاهانه در نظم جامعه و بنای نظم تازه پدید می‌آمد. مارکس طرح انقلاب را در انداخت ولی طرح او بی‌توجه به شرایط و امکان‌های تاریخی نبود. کتاب‌های او و بخصوص کتاب سه جلدی کاپیتال تحلیل وضع اقتصادی اجتماعی اروپای غربی قرن نوزدهم است. او بی مقدمه نمی‌گفت بیابید سرمایه‌داری مستقر را چون ظالم و استثمارگر است سرنگون کنیم و بجایش حکومت عدل پرولتاریا بگذاریم، بلکه بحران زمان خود را برآمده از سرمایه‌داری می‌دانست و آن را چنان تحلیل و تفسیر می‌کرد که گویی سرمایه‌داری دارد از پا در می‌آید و پرولتاریا با خودآگاهی به این معنی، می‌تواند و باید نظم تازه‌ای برقرار سازد. او حتی به تحولی توجه کرد که در وجود آدمی پدید آمده و پرولتاریا را با وجود بشری خود بیگانه کرده است. مارکس در شناخت سرمایه‌داری جامعه‌شناس بود و با توجه به تضادهای درون آن در باب نظم جایگزین می‌اندیشید. ولی تصویری که از پرولتاریا ساخت اندکی و شاید پیش از اندکی وهمی بود. او که با اوتوپی‌ها از آن جهت مخالف بود که در آنها به نیروهای جامعه و به شرایط امکان امور توجه نشده است. خود گرفتار اوتوپیای کمونیسم و برافتادن حکومت و دولت شد.

قبلاً اشاره شد که اوتوپی‌نویسان طرح رویایی و خیالی خود را باز می‌گفتند ولی نظر غالب آنها بر مبنای اراده به دخالت و تصرف در جهان و در نظم جامعه و زندگی نبود، بلکه طرحی رویایی از زندگی در نظرشان آمده بود که در آن صلح و برابری و یکنواختی حاکم بود. اوتوپی‌نویسان رویابین بودند، اما طرح خیالی و رویایی‌شان ساخته میل و هوس نبود. آنها در چشم اندازشان بجای اینکه قرن هیجدهم و نوزدهم را ببینند شاید چیزی نزدیک به دولت الکترونیک و جامعه سایبری کنونی و

البته فارغ از سودای مصرف می‌دیدند ساکنان اوتوپی‌ها آدم‌های بی‌روح و ماشینی و بی‌خبر از تاریخ و آینده بودند مارکس با اینکه وضع جامعه زمان خود را با هوشمندی تحلیل کرد طرحی که برای آینده در نظرش آمد مبهم و مجمل و غیرقابل تحقق و کم و بیش آمیخته به توهم بود. پس از مارکس علوم اجتماعی بیشتر به شناخت نظم اجتماع و روابط و مناسبات مردمان و شرایط تغییر و تحول امور توجه کرد. ولی این بدان معنی نیست که علوم اجتماعی نسبت به آنچه روی می‌دهد بی‌طرف و بی‌تفاوت باشند و صرفاً به گزارش دادن اکتفا کنند. علوم اجتماعی از دهه‌های پایان قرن نوزدهم صورت انتقادی پیدا کرده و این وضع بخصوص در زمان پست مدرن شدت یافته است. این علوم از وضع زمان و آنچه می‌گذرد جدا نیستند (چنانکه علم‌های دیگر هم از طریق ریاضی بودن و تصرفشان در موجودات که به صورت تکنولوژی محقق می‌شود با یکدیگر تناظر و تناسب دارند) علوم اجتماعی، علم دوران تحول سریع اجتماعی و فرهنگی است و هم‌عنان با این تحول که غالباً هم پر کشاکش بوده سیر کرده است. از آنجا که لفظ و مفهوم علم در فهم همه ما حرمت بسیار دارد. طبیعی است که مردمان آن را به عنوان کارساز زندگی و حل‌کننده مسائل تلقی کنند و علوم اجتماعی را نیز راهبر اصلاحات یا لاقابل‌ناظر تعدیل‌کننده افراطها و تفریطها و رفع‌کننده نواقص و نقائص و روشن‌کننده راه عمل اخلاقی و سیاسی بدانند این قبیل تلقی‌ها و توقع‌ها از علم گرچه کاملاً بی‌وجه نیست شاید ساده‌انگارانه باشد. هم‌اکنون در همه‌جا و بخصوص در میان ما تلقی و توقع از علم این است که همه مسائل را حل کند و مشکلات را از میان بردارد. علم از عهده حل همه مسائل بر نمی‌آید اما بی‌مدد و راهنمایی آن هم راه بجایی نمی‌توان برد به این جهت سیاستمداران باید جانب علم را نگاه دارند هرچند که علم متضمن هیچ دستورالعمل سیاسی و اخلاقی نیست.

راستی علم با سیاست و اخلاق و با مدیریت زندگی و جامعه چه نسبت دارد؟ علوم دقیقه امکان‌های ساختن و بسط تکنیک را نشان می‌دهند و علوم انسانی و علوم اجتماعی بیشتر نظم‌ها و بی‌نظمی‌ها، تعادل‌ها و عدم تعادل‌ها، قرارها و بی‌قراری‌ها را آشکار می‌کنند. در این آشکارگی است که تکلیف عمل هم تا حدودی روشن می‌شود. علم به سیاستمدار نمی‌گوید که چه بکند بلکه سیاستمدار با نظر به آنچه علم روشن کرده است در می‌یابد که مشکل کجاست و چه امکان‌هایی برای رفع آن وجود دارد و بر این اساس است که تصمیم می‌گیرد ولی کار سیاستمدار مهندسی اجتماعی نیست زیرا سیاست و تدبیر استنباط و تصمیم است اما مهندسی طرحی است که با نظر ریاضی درانداخته و بیشتر توسط تکنسین‌ها اجرا و محقق می‌شود. می‌گویند سیاستمدار هم باید برنامه داشته باشد و آن را اجرا کند. آیا برنامه با طرح مهندسی یکی است؟ طرح‌های مهندسی معمولاً صورت ریاضی دارند و قابل اجرا هستند و اجرا می‌شوند و سیاست نیز معمولاً از طرح‌های علمی و اجرای آنها حمایت می‌کند. مثلاً طرح‌های بازسازی اروپا پس از جنگ جهانی دوم شامل طرح‌های مهندسی و در عین حال جزئی از برنامه سیاسی دولت‌ها و حکومت‌ها بود. برنامه مهندسی را از آن جهت به آسانی می‌توان اجرا کرد که ماده‌اش خام و سخت است و مقاومتش را می‌توان پیش‌بینی و محاسبه کرد صورتش هم صورت ریاضی است اما طرح سیاسی و برنامه توسعه اجتماعی – اقتصادی دامنه‌ای وسیع دارد و با موانع و مقاومت‌های غیر قابل پیش‌بینی مواجه می‌شود که اجرای دقیق آن را دشوار می‌کند بخصوص که رفتار مردم صورت ریاضی نمی‌پذیرد و حتی کمتر برنامه‌ای وجود دارد که دانشمندان علوم اجتماعی و کارشناسان مسائل توسعه درباره آن توافق داشته باشد. اگر در تهیه و تدوین طرح‌های علمی علائق دانشمندان ضامن پیشرفت کار است در مرحله اجرای برنامه‌های توسعه نیز اراده‌ای باید وجود داشته باشد که موانع را از سر راه بردارد.

گاهی نیز اختلاف نظر در باب توسعه و اجرای طرح های توسعه اجتماعی - اقتصادی فرهنگی نشانه وجود مقاومت و مخالفت در لایه های فرهنگی و اعتقادی جامعه است و این مقاومت حتی اگر در اجرای برنامه نکث و فترت به وجود نیاورد، آثار و عکس العمل هایی که از آن می ماند اعتبار برنامه و نتایج آن را کم می کند و مهمتر از همه اینکه تدوین برنامه توسعه اقتصادی و اجتماعی باید با درک امکان ها و شرایط تاریخی و وجود نیروی انسانی لایق و وسایل و لوازم عملی و اجرایی و داشتن مدیریت و سازمان اداری بالنسبه کارآمد و بالاخره با استقبال مردم و جامعه صورت گیرد و این مستلزم خروج جان و دل از ملال توسعه نیافتگی است پیداست که این همه یکجا نه فقط در کشورهای توسعه نیافته بلکه در هیچ جا جمع نمی شود. وسائل را می توان از بیرون خریداری کرد، اما درک زمان و امکان های تاریخ قابل خریداری نیست و آن را از جایی نیز نمی توان وام گرفت. بخصوص که این درک دشوار باید مقبول نظر متصدیان امور و مجریان برنامه ها قرار گیرد.

اصلاً توسعه نیافتگی با ناتوانی از درک شرایط و امکان های تاریخی ملازم دارد. اینست که در کشورهای توسعه نیافته معمولاً برنامه های کارساز توسعه تدوین و اجرا نمی شود و اگر در جایی راهی به توسعه باز شود شاید نتیجه پدید آمدن خواستی و خردی در درون جامعه و عزمی در سیاست و حکومت برای تغییر و اصلاح باشد. کره جنوبی و بعضی کشورهای دیگر شرق آسیا که با عزم سیاسی برای توسعه، راهی را گشودند و پیمودند مسلماً در پیمودن راهشان از نظر طراحان و دانشمندان سود بردند اما در کشورهای توسعه نیافته معمولاً متصدیان امور در موارد بسیار زمان را با آزمایش و خطا می گذرانند. اینجا مهم عزم توسعه است. این عزم، مطالعات دانشمندان و توانایی حکومت و مردمان را بکار می گیرد. عزم سیاسی هم یک امر اتفاقی و متعلق به اشخاص خاص و بدون زمینه تاریخی و فرهنگی و اجتماعی نیست. یعنی تا آمادگی در جامعه برای ورود در راه به وجود نیاید، سیاستمدارانی هم که عزم اصلاح و توسعه دارند، راه به قدرت سیاسی پیدا

نمی‌کنند یا اگر پیدا کردند دوران قدرتشان دیر نمی‌پاید و راهشان ادامه نمی‌یابد. جامعه‌ای که توسعه نمی‌خواهد، به شرایط توسعه هم کاری ندارد. سیاستش هم سیاست توسعه نیست و شاید به جای توجه به توسعه برای اجرا و تحقق رویه‌هایی که به توسعه نمی‌رسد بکوشد. چنین جامعه و سیاستی با دشواری‌های بزرگ مواجه می‌شود و سودای مهندسی اجتماعی هم گره آن را نمی‌گشاید.

البته طرح‌های مهندسان، طرح‌های دلخواه شخصی نیست اما مهندسی اجتماعی گاهی بر این فرض یا اصل قرار دارد که سیاستمداران می‌توانند هر طور که لازم و مناسب بدانند در جامعه و روابط و مناسبات مردم تصرف کنند و ارزش‌ها و رسوم مطلوب خود را تحقق بخشند. می‌بینیم که مهندسی اجتماعی وجوه و درجات متفاوت دارد که از انقلاب شروع می‌شود و به برنامه‌های جامع یا جزئی توسعه و بالاخره به توهم اعطای صورت دلخواه به جامعه می‌رسد. انقلاب شرایطی دارد که تابع تصمیم‌های شخصی و گروهی نیست و وقتی اتفاق می‌افتد غالباً در مسیری که اهل انقلاب انتظار آن را دارند، سیر نمی‌کند. هیچیک از انقلاب‌هایی که در دو سه قرن اخیر اتفاق افتاده به مقاصدی که عنوان می‌کردند نرسیده و عجیب اینکه گاهی انقلاب درست در راهی افتاده و بجایی رسیده است که در ابتدا آن را راه و مقصد ظلم و فساد می‌دانسته و نفی می‌کرده است. به مهندسی اجتماعی بازگردیم این مهندسی سودای ساختن پیکره‌ای است که اجزاء و اعضایش باهم تناسب ندارند و در جای خود نیستند و در آن پروای چه می‌توان و چه نمی‌توان کرد وجود ندارد به این جهت در آن به علوم اجتماعی هم اعتنا نمی‌شود. حزب بلشویک به هیچ یک از علوم اجتماعی جز علم زبان مجال نداد و علم زبان و نقد ادبی را هم از آن جهت آزاد گذاشت که در آن خطری برای انقلاب نمی‌دید و نمی‌دانست که زبان و ادبیات اگر نه در کوتاه مدت، در زمانی نه چندان دور نظم تصنعی و سست بنیان را از هم می‌پاشاند. صورت‌های اخیر مهندسی اجتماعی را نیز با سیاست تعدیل و

اصلاح اشتباه نباید کرد. سیاستمدار مدبر، درکی از جامعه و زندگی و آینده آن دارد و با این درک و بر اساس آشنایی با مردم و فرهنگ آنان و با رعایت امکان‌ها و خواسته‌هایشان تصمیم می‌گیرد. به این قبیل تصمیم‌ها نام مهندسی اجتماعی نباید داد. بعضی صاحب‌نظران که انقلاب و مهندسی کلی اجتماعی را نفی و رد کرده‌اند، امکان مهندسی جزئی را پذیرفته و حتی آن را ضروری دانسته‌اند. اگر مقصود این باشد که نواقص سازمان‌ها، قوانین و دستورالعمل‌ها را باید رفع کرد، در آن چون و چرا روا نیست. زیرا کار سیاست همین است، ولی چرا نام آن را مهندسی اجتماعی بگذاریم؟ مهندسی اجتماعی مکانیکی بودن جامعه و زندگی و سیاست را به ذهن متبادر می‌کند و صرفاً بر اساس تلقی مکانیکی که از جامعه پدید آمده است، توجیه می‌شود این تلقی چندان بی‌اساس و سست است که حتی بنیانگذاران پوزیتیویست جامعه‌شناسی هم آن را تبیین عالی با دانی تعبیر کرده و مردود دانسته‌اند ولی وقتی سیاست در همه جای جهان و مخصوصاً در وضع توسعه‌نیافتگی بی-بنیاد و مستعد منحل شدن در سوداها و بلهوسی‌ها و خودرایی‌ها می‌شود و نظام غالب مصرف بدشواری به سیاست اجازه دخالت می‌دهد، احتمال تبدیل سیاست به مهندسی اجتماعی کم نیست.

وقتی گفته می‌شود آدمی تاریخ را می‌سازد مقصود این نیست که می‌تواند جهان انسانی را بهر صورت که می‌خواهد درآورد. بلکه چون آدمی موجودی تاریخی است و تاریخ، تاریخ آدمیان است تاریخ هم با خرد و کار و کرداری که آنان دارند تحقق می‌یابد. عقل و کار و کردار مردم با امکان‌های هر زمان میزان می‌شود. یعنی نه چنانست که آدمی سلطان تاریخ باشد و بتواند بر آن حکومت کند البته بی‌اختیار و هیچ‌کاره هم نیست. آدمی و تاریخ از هم جدا نمی‌شوند و یکی بیرون از دیگری نیست. در تاریخ است که آدمی فهم و عقل و اخلاق و تدبیر دارد و حدود اینهمه در تاریخ معین می‌شود. اگر چنین است آدمی چگونه تاریخ بسازد و علم و قدرت ساختن را از کجا بیاورد؟ به این پرسش هم باید اندیشید و پاسخ داد که اگر آدمی

نباشد تاریخ از کجا و چگونه می‌تواند وجود داشته باشد. تاریخ بدون انسان وجود ندارد، انسان هم بیرون از تاریخ نیست به این جهت نمی‌تواند تاریخ را با طرح مهندسی اجتماعی تدوین شده در بیرون از تاریخ و مستقل از آن و طراحی شده با خرد و فهم انتزاعی بسازد. علوم اجتماعی و انسانی علوم تاریخی‌اند که در آنها جلوه توانایی‌های آدمی و محدودیت‌هایش را می‌توان دید. علوم اجتماعی باید بتواند همبستگی آدمی و تاریخ را اثبات کند و این همبستگی و پیوستگی و ملازمت را به انحاء گوناگون نشان دهد. در طی دویست سالی که از عمر علوم اجتماعی (به معنی خاص) می‌گذرد این علوم در کار سیاست و بهداشت و سامان دادن به روابط و مناسبات اجتماعی و اصلاح نظام اقتصادی و سازمان‌های اداری و بطور کلی در امر برنامه‌ریزی علم و آموزش و مدیریت و اقتصاد فرهنگ و سیاست تا حدودی کارساز و موثر بوده‌اند اما این تاثیر و احیاناً دخالت را مهندسی اجتماعی نمی‌توان دانست بلکه همراهی با تاریخ در عین رعایت مقتضای شرایط تاریخی است یا باید چنین باشد علوم اجتماعی دست اندر کار مهندسی اجتماعی نیستند و نباید وسواس افتادن در راه آن موجب شود که به وصف ظاهر امور اجتماعی اکتفا کنند و حتی از طرح مسائل و مشکلات و بیان امکان‌های علم و عمل بپرهیزند علم جدید اعم از علوم دقیقه و علوم انسانی همه کارسازند و اگر کارسازی نداشته باشند چیزی کم دارند. در مورد ساختن آینده چه بگوییم. آیا بدون مهندسی می‌توان آینده ساخت وقتی می‌گویند بشر آینده را می‌سازد، نادرست نمی‌گویند ولی باید دید آینده چیست و مردمان کدام آینده را می‌توانند بسازند و می‌سازند بشر از آن جهت آینده ساز است که به آینده تعلق دارد. گمان و تلقی عادی و مشهور اینست که آینده متعلق به بشر است و آن را بر وفق خواست و پسند و صلاحدید خود می‌سازد. این آینده موهوم و آرزویی و ساختگی است. آینده را باید در افق فرا روی خود دید اگر افق آینده را بتوان با چشم خیال دید و

یافت با رفتن به سمت آن، آن را می‌توان تحقق بخشید. رفتن به سوی آینده همان ساختن آینده است. پس این عبارت که آیا ما آینده را می‌سازیم دومی دارد.

یکی اینکه آدمی هر دنیایی را که دوست می‌دارد و می‌پسندد برای خود می‌سازد و دیگر اینکه دنیایی را می‌سازد که در حدود توانایی‌های اوست آدمی دنیای ممکن به امکان تاریخی را می‌سازد معنی اول معنی نیست و سودایی بیهوده است زیرا اولاً تاریخ مجال کامجویی و بلهوسی نیست ثانیاً اهل کام و ناز چندان گرفتار و در بند خویشند که توانایی آینده‌سازی ندارند اما معنی دوم قابل تأمل است یعنی وقتی مردمان چشم اندازی در برابر داشته باشند امید و عزم و همت پیدا می‌کنند و به سمت آن می‌روند. راه آینده را با میل و هوس نمی‌توان پیمود زیرا میل و هوس ثبات ندارد و هر دم بسویی می‌رود در مورد ایدئولوژی‌ها و صاحبان آنها چه بگوییم آنها که بلهوس نیستند بلکه دستورالعمل ثابتی دارند. آیا آنها سازندگان آینده نیستند. تجربه تاریخ نشان داده است که هیچکدام از ایدئولوژی‌ها در کار ساختن آینده موفق نبوده و حتی گاهی آینده را پریشان و ویران کرده‌اند. ایدئولوژی امری متعلق به دوران پوشیده شدن چشم انداز است و بیشتر حرف و قیل و قال و وهم است. وقتی چشم انداز نباشد تاریخ در راه می‌ماند و تکراری و عادی و بیشتر ملال آور می‌شود و شاید عاقبت به دست اصحاب ایدئولوژی و مستبدان بیفتد و آنان که معمولاً گرفتار پندارهای بیهوده‌اند کشور را بسوی پریشانی و پراکندگی و ویرانی و نابودی ببرند. آزادی‌های سیاسی فی‌الجمله‌ای که در اروپای غربی و آمریکای شمالی وجود دارد ساخته لیبرال‌ها و لیبرال دموکراتها نیست بلکه حاصل سیر اروپا بسوی چشم اندازی است که در افق اروپای قرون شانزدهم تا هیجدهم پیدا شد. لیبرال دموکراسی و سوسیال دموکراسی و شاید همه سیاست‌های زمان ما به اعتباری حاصل و فرع سیر به سوی چشم انداز آزادی باشد. آزادی با شعار و حرف و دعوی به وجود نیامده است ولی وقتی آینده در کار نباشد ناگزیر باید با الفاظ آزادی و

عدالت و معنوی سرگرم و دلخوش بود. لبّ مطلب اینست که جهان توسعه نیافته قبل از هر چیز به برنامه اصلاح و بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی نیاز دارد کاش راهی به تدوین چنین برنامه‌ای داشتیم و می‌توانستیم خود را برای اجرای آن آماده سازیم.

## به انگلیسی ترجمه شود :

### علوم انسانی و مهندسی اجتماعی

#### رضا داوری اردکانی

#### چکیده

این سؤال که آیا مهندسی اجتماعی ممکن است؟ پرسشی است که در این دوران ذهن بسیاری از اصحاب علم و سیاست را به خود مشغول ساخته است و سؤال بعدی این است که اگر این امر امکان پذیر است چگونه صورت می‌گیرد؟ در سطور پیش رو ضمن بحث در مورد مفهوم و معنای مهندسی اجتماعی که همانا با هدف تعدیل و اصلاح سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی، اداری، و علمی انجام می‌شود، کوشش شده تا نقش محیط و شرایط زمانه و تاریخ در تحقق مهندسی اجتماعی واکاوی شود و این نکته مورد تأکید قرار گیرد که اگر مهندسی اجتماعی بدون توجه به مقتضیات و شرایط جامعه و فرهنگ آن باشد کاری از پیش نخواهد برد. اگر هدف مهندسی اجتماعی توسعه و پیشرفت جامعه است باید با درک شرایط و امکانات تاریخی همراه باشد و عقلانیت و کارکرد مهندسان اجتماعی با فضا و هوای زمانه میزان شود. همراهی با تاریخ و آگاهی از ماهیت دوره‌ای که در آن بسر می‌بریم و داشتن چشم اندازی اخلاقی و روشن مقدمات لازم توفیق مهندسی اجتماعی در نیل به اهداف

آن است. باید با چراغ علم و دانائی و شناخت زمانه، عزم تحول و دگرگونی و توسعه کرد و بر حذر بود از اینکه از سر خودخواهی به مهندسی اجتماعی پرداخت که در این صورت انتظار توفیق، توقعی موهوم و برآورده نشدنی است و ایده‌ال‌های مهندسی اجتماعی هیچگاه به بار نخواهد نشست.

### واژه های اصلی

مهندسی اجتماعی، مهندسان اجتماعی، توسعه، چشم انداز، سیاست و اخلاق